

پراکنش علما در سدهٔ دوازدهم

محمد مهدی مرادی خلیج / استادیار گروه تاریخ دانشگاه شیراز
حمید حاجیان پور / استادیار گروه تاریخ دانشگاه شیراز
زهرا عبدی / دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام دانشگاه شیراز

چکیده

با سقوط حکومت صفوی (۱۱۳۵ق) ساختار سیاسی و دینی ضعیف شد. حکومت افغان‌ها (۱۱۳۵-۱۱۴۵ق) به جنگ و گریزی ده ساله ختم گردید و شیوهٔ کشورداری نادر شاه (۱۱۴۸-۱۱۶۰ق) هم به سبب تعارضات پی‌درپی، صرف لشکرکشی‌های متعدد داخلی و خارجی شد. این جنگ‌ها و نبود امنیت اجتماعی و فشار روزافزون بر مردم موجب مهاجرت تعداد فراوانی از ایران گردید. حاکمیت سیاسی و آرامش کوتاه مدت دورهٔ زندیه (۱۱۶۳-۱۲۰۹ق) هم محدود به بخش‌هایی از ایران بود. بر اثر این تحولات، ساختار دین هم به ضعف گرایید؛ زیرا علاوه بر افغان‌های سنی، نادر با ابزار سیاست با دین مواجه شد و با بی‌اهمیتی به علما، آنان را به حاشیه راند. خاندان زند هم با وجود احترام به علما، درصدد احیای جایگاه سابق آن‌ها در دورهٔ صفویه برنیامدند. در نتیجهٔ این بحران و نبود قرابت میان علما با حکمرانان، عده‌ای از علما ناچار به مهاجرت شدند. پراکنش علما موضوع این بررسی است. بنابراین، به لحاظ جغرافیایی و با فرض سه جریان، یعنی عزلت در شهرها و مهاجرت به روستاها، مهاجرت به نجف، و مهاجرت به هند، انگیزه‌ها و نتایج آن بررسی و تبیین می‌شود. روش تحقیق «کتاب‌خانه‌ای» است و این مقاله به شیوهٔ «توصیفی - تحلیلی» موضوع را بررسی می‌کند.

کلیدواژه‌ها: علما، افشاریه، زندیه، مهاجرت، هند، نجف.

مقدمه

پس از سقوط صفویه توسط افغان‌های سنی در سال ۱۱۳۵ق، ساختار سیاسی و دینی دچار تحوّل عمده‌ای گشت. این فترت تا تشکیل حکومت قاجار ۱۲۱۰ق و ایجاد تمرکز سیاسی ادامه داشت. علاوه بر تعارض‌های درونی و شورش‌های پی‌درپی، مرزهای غربی و شمالی کشور محل تعرض عثمانی و روسیه قرار گرفت. حکومت نظامی نادر ۱۱۴۸-۱۱۶۰ق صرف لشکرکشی‌های سنگین شد، در حالی که جانشینان او نتوانستند این حاکمیت سیاسی را حفظ کنند و استقلال آن‌ها به خراسان محدود ماند. درگیری طوایف مختلف پس از مرگ نادر، به پیروزی کریم‌خان زند انجامید و حکومت زندیان ۱۱۶۳-۱۲۰۹ق هم نتوانست یک ساختار سیاسی متمرکز را خلق کند. حال، پرسش این است که چه متغیرهایی در نحوه پراکندگی علما در سده دوازدهم نقش داشت و چرا نجف و هند هدف مهاجرت قرار گرفتند؟ برای پاسخ به پرسش مزبور، فرضیه ذیل به آزمون گذاشته شده است: عواملی همچون سقوط صفویان، که به طور جدی از علمای دینی حمایت می‌کردند، نبود قرابت میان نهاد سیاسی در دوره افشاریه با نهاد دین و تعامل محدود آن در دوره زندیه، ضعف ساختار سیاسی و نبود امنیت اجتماعی و اقتصادی در این پراکندگی نقش داشت. همچنین وجود اماکن درجه اول مقدّس شیعه در نواحی کربلا و نجف به عنوان محیطی امن برای کسب معارف دینی و نشر آن و از سوی دیگر، آوازه دربار هنرپرور هند، کسب ثروت و رشد دولت شیعه‌پرور بنگال در انتخاب مسیر مهاجرت نقش داشت. یافته‌ها ضمن تأیید فرضیه ارائه شده نشان می‌دهد که پراکندگی علما در این دوره، به سبب شرایط بحرانی نهاد سیاست و بی‌توجهی به علمای دینی به وجود آمده است. از این‌رو، پی‌جویی این پراکندگی و ارتباط آن با مقصد مهاجرت هدف اصلی این مقاله است.

به سبب ناهماهنگی نیروهای سیاسی با علمای دین و فاصله گرفتن علما از مناصب دولتی، به ویژه در عصر نادرشاه افشار - که با سیاست تسامح مذهبی و تلاش برای ایجاد وحدت مذهبی همراه بود - زمینه برای رشد دیگر نحله‌های فکری و مذهبی فراهم آمد و چون قلمرو حکومت نادر علاوه بر ایران، به سرحدات هند و افغانستان رسیده بود و همه‌جا محل برخورد شیعه و سنی بود، برای وحدت نظامی و ملی، ناچار سیاست مذهبی خاصی در پیش گرفت. (الگار، ۱۳۵۹، ص ۶۱) اقدامات نادر علیه علما، همچون توقیف اموال، ستاندن

مسئولیت وقف و تنزل مقاماتی همچون صدر و محدود کردن همه کارهای قضایی به محاکم عرفی موجب ضعف ساختار دین شد. با این تحولات و بی‌اهمیت شدن مناصب دینی، دیگر نفوذی برای علما در ساختار سیاسی باقی نماند. (شعبانی، ۱۳۵۹، ص ۱۱۴) در دوره زندیه هم مناصب مذهبی حداقل کارکرد را داشت. با اینکه خاندان زند باگرایش‌های واضح شیعی، احترام بیشتری برای علما قایل بودند و برای علمای طراز اول مستمری برقرار کردند، ولی مهم‌ترین وظایف شیخ‌الاسلام، قاضی و صدر صرفاً به اجرای امامت جمعه، جماعت و قضاوت شرعی محدود می‌شد. (غفاری کاشانی، ۱۳۶۹، ص ۳۷۰) در این دوران، حرکت عمده مذهبی از درون خود نهاد دین برخاست و آن پیروزی فقه اصولی بر اخباری بود که تأثیر عمده آن بر سیاست سده سیزدهم آشکار شد.

آشوب و نبود امنیت اجتماعی ناشی از تحولات سیاسی موجب مهاجرت عده زیادی از مردم، از جمله علما شد. مقصد این حرکت صرفاً می‌توانست سرزمین‌های عراق یا هند باشد. در گزارش‌های هانوی آمده است که مأموران تجاری انگلیس در بندر عباس، هر روزه شاهد گریز عده‌ای از مردم بودند که با کشتی عازم بندر سورات می‌شدند. (شعبانی، ۱۳۵۹، ص ۲۶۵-۲۶۷) در واقع، بی‌توجهی و بی‌اعتمادی پادشاهان این دوران نسبت به علمای شیعه سبب کناره‌گیری عالمان از دستگاه حکومتی شد. نبود محیط مناسب برای کسب و نشر معارف دینی و مصونیت جایگاه علما در متن جامعه در پراکندگی علما نقش داشت. با وجود اخباری مبنی بر اینکه در دربار هند می‌توان صله و پاداش دریافت کرد و تجارت و بازرگانی به راه انداخت (رک. بهبهانی، ۱۳۷۰، ص ۱۲۷)، در نجف نه زمین بود (به استثنای زمینداران عرب) و نه تجارت و نه درباری که به علما ارج نهد. سکونت در کنار مرقد‌های مقدس شیعه تنها به عنوان مکانی دور از سیاست دربار عثمانی و آشوب‌های ایران، می‌توانست محیط مناسبی برای علما در کسب و نشر معارف دینی باشد.

بنابراین، نحوه پراکنش علما در این شرایط تاریخی از نکات قابل توجه است؛ زیرا به نتایج مهمی می‌انجامد. با توجه به نکات مطرح شده و از سوی دیگر، یافتن محیط مناسب برای زندگی، کسب ثروت یا دانش، به لحاظ جغرافیایی سه جریان قابل پی‌گیری است: اول. عزلت در شهرها و مهاجرت به روستاها، دوم. مهاجرت به نجف، و سوم. مهاجرت به هند. با توجه به منابع اصیل

تاریخی و متون رجال‌شناسی، شرح حال‌نویسی و تذکرها باید به این نکته اشاره کرد که با وجود قشر کثیر علما و طلاب دینی در سرتاسر ایران، محور عمده علمای برجسته و با اهمیت این دوره برخاسته از خاندان مجلسی بودند.

دو شاخه اصلی، برگرفته از فرزندان و نوه‌های ملامحمدباقر مجلسی (م ۱۱۱۰ق) و دیگری نوه‌های دخترى ملامحمدتقی مجلسی (م ۱۰۷۰ق) و داماد او ملامحمدصالح مازندرانی (م ۱۰۸۶) بودند. (بهبهانی، ۱۳۷۰، ص ۱۲۷) با توجه به کتاب *مرآة الاحوال جهان‌نما*، فرزندان دختر و پسر خاندان مجلسی با طبقه علما و یا خاندان‌های سید سرشناس ازدواج کردند. چنانچه میرمحمدصالح خاتون‌آبادی (م ۱۱۲۶ق)، به عنوان امام جمعه اصفهان، داماد خاندان مجلسی شد و این شغل در خانواده وی موروثی گشت. (خوانساری، ۱۳۶۰، ج ۲، ص ۳۶۰-۳۶۵) حتی در دوره ناآرام افشاریه و تا سرکار آمدن قاجاریه، این خانواده در اصفهان این منصب را حفظ کردند. (Cole, 1985, p.7) از سوی دیگر، ازدواج دختر محمدصالح مازندرانی با خاندان شیخ‌الاسلام و سید اعظم دزفول، یعنی امیرابوالمعالی طباطبائی، راه را برای رشد پایگاهی در جنوب ایران برای نوه‌های دخترى مجلسی باز کرد؛ زیرا سادات طباطبائی منشعب از این پیوند از علمای طراز اول در نواحی دزفول و شوشتر شدند. (بهبهانی، ۱۳۷۰، ص ۱۰۷-۱۰۶) وحید بهبهانی (۱۱۱۷-۱۲۰۵ق) چهره شاخص فقه اصولی، داماد این خانواده بود و از طرف مادر نیز نوه مجلسی محسوب می‌شد. سیدمحمد مهدی طباطبائی بحرالعلوم (م ۱۲۱۲ق) نیز از برجسته‌ترین نوه‌های این خاندان بود. (همان، ص ۱۴۰)

همزمان با مرگ محمدتقی الماسی (۱۱۶۰ق) - نتیجه‌زاده ملامحمدتقی مجلسی - (همان، ص ۹۶) در مشهد، در اصفهان نیز دیگر عالم بسیار برجسته‌ای باقی نمانده بود. در عوض، سومین نسل خاندان مجلسی از جمله علمای طراز اول در نجف و کربلا شدند. از سوی دیگر، ازدواج دختران ابوالمعالی کبیر - که داماد ملامحمدصالح مازندرانی بود - با مجتهدان مشهد، یعنی ملامحمدرفیع گیلانی و ملامحمدشقیع گیلانی (بهبهانی، ۱۳۷۰، ص ۳۴۰) شبکه ارتباطی خاندان مجلسی میان دزفول، اصفهان و خراسان را به وجود آورد. همین ارتباط میان خاندانی با نجف و از سوی دیگر، هند می‌توانست در نشر فقه اصولی مؤثر افتد.

عزالت در شهر و مهاجرت به روستا

با وجود ناآرامی‌های سیاسی و اجتماعی سده دوازدهم، عده‌ای از علما با تعلق علمی و فرهنگی به محیط خویش و یا از سر ناچاری در شهر خود ماندگار شدند. به هر حال، با سقوط دولت صفویه و ضعف حاکمیت مرکزی، رهبران قبیله‌ای محلی به قدرت رسیدند و شهرها پرآشوب شد و برای تاراج دست به دست می‌گشت. مناطق کوچک‌تر ممکن بود کمتر مورد توجه قرار گیرد. بنابراین، عده‌ای به روستاها و مناطق دور مهاجرت کردند. با توجه به منابع و از میان شهرها، اصفهان بهترین نمونه بود. پس از حمله افغان‌ها، به نظر می‌آمد که دیگر هیچ عالمی در این شهر باقی نماند؛ زیرا در حادثه محاصره اصفهان و قحطی متأثر از آن، عده زیادی از مردم و از جمله، علما جان خود را از دست دادند؛ نظیر مولانا محمدرضا بن ملامحمدباقر مجلسی و اولاد و خانواده او (بهیانی، ۱۳۷۰، ص ۱۲۵)، میرزا کمال‌الدین محمد فسوی (داماد مجلسی)، مولانا حمزه گیلانی، ملامحمدتقی طبسی (همان، ص ۲۴۵-۲۴۶)، محمدهادی مشهدی (م ۱۱۳۴ق) (حزین لاهیجی، ۱۳۷۵، ص ۲۶)، و ملامحمدجعفر سبزواری (حسینی یزدی، ۱۳۷۸، ۱۵۶ و ۱۵۷ و ص ۱۶۳) زمانی هم که محمود افغان وارد شهر شد اجازه داد هر کس که می‌خواهد شهر را ترک کند. بنابراین، در کنار ادیبان و هنرمندان، علما هم از اصفهان مهاجرت کردند. (لکه‌پارت، ۱۳۶۸، ص ۲۳۲) با این حال، اصفهان به عنوان مرکز عقل‌گرایی و صوفی‌گرایی در سرتاسر این دوره باقی ماند و علمای سرشناسی هم در آن ماندگار شدند. یکی از علمای ساکن اصفهان و فقیهان مشهور دوره نادری ملا اسماعیل خواجه‌جویی (م ۱۱۷۳ق) بود که با وجود همه مصایب، در این دوره به تدریس و تألیف (بیش از ۱۵۰ اثر) مشغول بود. (رجائی، ۱۳۷۸، ص ۲۶) از مهم‌ترین شاگردان او، ملامحمد مهدی نراقی کاشانی و ملامحمد برغانی (م ۱۲۰۰ق) بودند. (خوانساری، ۱۴۱۱ق، ص ۱۱۴-۱۱۹) دیگری آقامحمد بیدآبادی (م ۱۱۹۷ق) عالم، عارف و حکیم متأله بود. تمام تلاش‌های او در حوزه فلسفه مشاء و عرفان شیعی در دوران زندگی‌اش در اصفهان اتفاق افتاد. کتاب‌هایی نظیر رساله حسن دل و فی علم التوحید از اوست. (کرباسی‌زاده اصفهانی، ۱۳۸۱، ص ۵۲ و ۵۱)

یکی از خاندان‌های مقیم اصفهان علمای خاتون‌آبادی بودند. میرمحمدحسین خاتون‌آبادی (م ۱۱۵۱ق) در دوره افغان‌ها و دوره نادری مقام امام جماعت را برعهده داشت. (Cole, 1985, p.8 / حزین لاهیجی، ۱۳۳۲، ص ۳۵۹) آخرین چهره این خاندان در سده دوازدهم

میرعبدالباقی خاتون‌آبادی (م ۱۲۰۸ق) بود که علاوه بر تصدّی نماز جمعه و جماعت، مدرّس علوم معقول و منقول هم بود. (بهبهانی، ۱۳۷۰، ص ۱۲۴) علمای خوانساری نیز یا در اصفهان ماندند و یا به روستای خود در خوانسار مهاجرت کردند، با توجه به نوشته‌های وقایع‌السنین و الأعوام، آقاجمال خوانساری (م ۱۱۲۶ق) با درک سه دوره از پادشاهان صفوی، چهره شاخصی در حوزه دینی بود. وی با اینکه رسایل بسیاری به نام سلاطین صفوی نوشت، اما از پذیرش مناصبی همچون امامت جمعه، قضاوت و شیخ‌الاسلامی برای دولت شاه سلطان حسین امتناع کرد. (خاتون‌آبادی، ۱۳۵۲، ص ۵۵۰-۵۵۴) سیدابوالقاسم جعفر بن حسین خوانساری (م ۱۱۵۸ق) همزمان با حمله افغان‌ها، به خوانسار مهاجرت کرد و امامت جمعه و جماعت آن روستا را برعهده گرفت و به علت مقام دینی و علمی او، این روستا به شهرت رسید. (حسینی یزدی، ۱۳۷۸، ص ۳۱۲ و ۳۱۳ / دوانی، ۱۳۷۲، ج ۸، ص ۴۲۶) سید حسین خوانساری (م ۱۱۹۱ق) هم در پی بی‌اهمیتی به حوزه دین و نشر علوم دینی، در خوانسار عزلت‌گزید. (دوانی، ۱۳۶۲، ص ۱۶۴) سیدحسن خوانساری (م ۱۲۱۰ق) از دیگر علمای ساکن خوانسار بود. همچنین میرسید ابوالقاسم خوانساری (م ۱۲۱۱ق) هم با وجود کثرت شاگردان و طلاب دینی، روستا را بر شهر ترجیح داد. (معلم حبیب‌آبادی، ۱۳۳۷، ص ۴۳۰)

در سایر ایالات مهم ایران، نظیر مشهد، گیلان و شیراز عالمان منصبی همچون «شیخ‌الاسلامی» در اختیار داشتند که صرفاً به یک قضاوت شرعی محدود می‌شد و به لحاظ سیاسی جایگاهی نداشت. در مشهد، عالم عالی‌قدر محمدتقی رضوی خراسانی (م ۱۱۵۰ق) در عزلت محض و بدون توجه به نادرشاه و برادرش در آستان مقدّس، به تفحص در علوم دینی مشغول بود. (حزین لاهیجی، ۱۳۳۲، ص ۳۸۲) با وجود همه ناآرامی‌های سیاسی، عالمی همچون محمدتقی الماسی (م ۱۱۶۰ یا ۱۱۵۹ق)، که نوه ملاعزیزالله بن ملامحمدتقی مجلسی بود، در مشهد منصب امامت جمعه را داشت و حتی نادر او را اجبار کرد تا ایده وحدت شیعه و سنی را بپذیرد. (معلم حبیب‌آبادی، ۱۳۳۷، ص ۳۲۰)

اما برجسته‌تر از او، ملامحمدرفیع گیلانی (م ۱۱۶۰ق) بود که پس از مدت‌ها درس دینی، به عنوان مجتهدی سرشناس (صاحب رساله اجتهاد و تقلید) در مشهد ۴۰ سال سکونت کرد و به عنوان امام جمعه مشهد مورد احترام نادرشاه و رضاقلی میرزا بود. زائران حرم مقدّس و تجّار و بازرگانان مشهد در پناه او قرار می‌گرفتند و هدایا و نذور خود را به او تقدیم می‌کردند. (حسینی

یزدی، ۱۳۷۸، ص ۲۳۵ و ۲۳۶) امام جمعه مشهد در دوره نصرالله میرزا و نادر میرزا هم حاج میرسید محمد سبزواری (م ۱۱۹۸ق) بود. (معلم حبیب آبادی، ۱۳۳۷، ص ۷۹) مولانا صدرالدین گیلانی نیز شیخ الاسلام گیلان بود (حزین لاهیجی، ۱۳۷۵، ص ۱۳۹) و در زمان سفر محمدعلی حزین به شیراز، میرزا مهدی نسایه عالم و سرشناس فارس بود. (حزین لاهیجی، ۱۳۳۲، ص ۳۵)

وجود مقامی همچون شیخ الاسلامی در شهرهای ایران، با وجود تنزل حیثیت دینی، نشان دهنده وجود عالمانی است که در آن شهرها ساکن بودند. بنابراین، اگر آقاجمال خوانساری در اواخر دوره صفویه این منصب را بسیار دنیایی و نامشروع خواند (خاتون آبادی، ۱۳۵۲، ص ۵۵۰) و یا اینکه میرزا علی خان گلپایگانی (م ۱۳۰ق) شیخ الاسلام گلپایگان به سهولت از سوی حسن قلی خان حاکم شهر اذیت و آزار شد (دوانی، ۱۳۷۲، ج ۸، ص ۳۷۱) اما به هر حال، حضر را بر سفر ترجیح دادند. عده‌ای از این علما ناچار یا از روی تقیه با دیوان دولت در سده دوازدهم همراه شدند. حسنعلی خوانساری همراه طهماسب دوم به قزوین گریخت و پس از جلوس طهماسب در قزوین و ضرب سکه با او همراه شد و عنوان «رئیس العلماء» را گرفت (حسینی یزدی، ۱۳۷۸، ص ۳۴۲) اما هرگز به جایگاه اسلاف خود نرسید.

از سوی دیگر، عالمانی همچون ملامحمد خاتون آبادی، ملاباشی طهماسب دوم، و میرزا عبدالحسین ملاباشی که حاضر به قبول شرایط دینی احراز شده نادر در دشت مغان (۱۱۴۸ق) نشدند به قتل رسیدند. (الذریعه، ج ۶، ص ۵۱۷) به عالم عالی‌قدر دیگر، سید عبدالله بن نورالله شوشتری، دستور داده شد در تهنیت جلوس نادر شاه خطبه‌ای ایراد کند و خطبه او زبانزد عام و خاص شد. (شوشتری، ۱۳۶۳، ص ۱۱۲) نویسنده گلشن مراد نیز گزارش داده است: میرزا ابوالقاسم کاشانی (م ۱۱۸۱ق)، که از بزرگ‌ترین سادات و علمای کاشان بود و مقام امامت جمعه و جماعت این شهر را بر عهده داشت مورد احترام سلاطین بود و چون قضای حوایج مسلمانان را واجب می‌دانست عندالضروره با ارباب دولت و شوکت مصاحبت و مجالست می‌کرد. (غفاری کاشانی، ۱۳۶۹، ص ۳۹۴-۳۹۵)

پس از دوره افشاریه و آرامش نسبی و کوتاه دوره زندیه، بسیاری از مهاجران به ایران بازگشتند که مسلماً علما و طلاب علوم دینی هم از جمله آنان بودند. وجود مجتهدان مطرح اصولی در اواخر سده دوازدهم در شهرهای ایران دال بر مطرح شدن دوباره جایگاه علماست. فقه اصولی با تعریف خاصی از مشروعیت سیاسی، جایگاه مجتهدان را برجسته کرد.

مهاجرت به نجف

راه حل دیگری که در جریان آشوب سیاسی سده دوازدهم برای علما باز شد، مهاجرت به نجف و کربلا بود. این مسیر شناخته شده بود؛ زیرا زائران شیعه همیشه حضور داشتند و مسلماً یک مسیر بازرگانی و تجاری هم به شمار می‌آمد. به گفته ادوارد براون، سکونت علما در جوار مرقد‌های مقدس، به آن‌ها مصونیت می‌داد و مقامشان را بالا می‌برد، در حالی که در ایران به آن‌ها بی‌حرمتی می‌شد و سیاست برای سلسله مراتب علما اهمیتی قابل نبود. (براون، ۱۳۶۹، ص ۳۲۳) غیر از فرار از نابسامانی‌های ایران، زیارت اماکن مقدس و کسب حیثیت و اعتبار علمی و دینی از جمله انگیزه‌های سفر به این اماکن بود؛ زیرا خیلی از علمای برجسته در دوره صفویه در کربلا و نجف مقیم بودند؛ نظیر ملا احمد اردبیلی (م ۹۳ق) که نزد سلاطین صفوی و علمای اصفهان محترم بود (صادقی اصفهانی، ۱۳۷۹، ص ۱۰۱) و یا میرزای شیروانی (م ۱۰۹۹ق) داماد ملا محمدتقی مجلسی که فقط به تقاضای شاه سلیمان صفوی به ایران آمد. (دوانی، ۱۳۷۲، ج ۷، ص ۳۵۰)

هنگامی که ایرانیان از اصفهان و سایر شهرهای ایران در طول دوره «فترت» ۱۱۳۵-۱۱۴۸ و پس از آن به کربلا آمدند، معلمان اخباری در شهرهای مقدس سعی کردند از اعتبار و حیثیت خودشان برای متقاعد کردن آن‌ها برای پذیرش مکتب «اخباری» استفاده کنند. بهترین نمونه آن و یکی از مهم‌ترین علمای اخباری مهاجر به نجف شیخ یوسف بحرانی (۱۱۸۶-۱۱۰۷ق) بود که متولد بحرین بود. اما پس از تصرف بحرین توسط خوارج، همراه پدرش به قطف مهاجرت کرد. او پس از سرگردانی‌های بسیار، مدتی را در کرمان گذراند و در شهر شیراز نیز مورد توجه محمدتقی خان حاکم شهر قرار گرفت و منصب امامت جمعه را نیز عهده‌دار گردید. او پس از آشوب شیراز، به سایر شهرهای ایران سفر کرد. در سال ۱۱۶۴ق در قزوین با عالمان اصولی نظیر شیخ محمدتقی طالقانی و فرزندش مناظرانی داشت که بر اثر آن، کمی به فقه اصولی گرایش پیدا کرد. اما در آنجا هم ماندگار نشد و راهی کربلا گردید (علیخانی، ۱۳۹۰، ج ۷، ص ۳۲۰) و در کنار شیخ فتونی به استادی پرداخت. عالمانی چون ملا محمد مهدی نراقی، سید محمد مهدی بحر العلوم، سید علی طباطبائی و ابوعلی حائری از شاگردان او بودند. (دوانی، ۱۳۶۲، ص ۱۵۴) همان‌گونه که پیداست، بیشترین شاگردان شیخ یوسف بحرانی (۱۱۸۶-۱۱۰۷ق) ایرانی بودند و این نشان‌دهنده ترکیب جدید جمعیتی ایرانیان در نواحی عرب‌نشین بود. *الحدائق الناصرة و لؤلؤة البحرين* از تألیفات اوست.

شیخ ابوالحسن فتونی نجفی (۱۰۷۰-۱۱۳۹ق) متولّد اصفهان بود که برای کسب علوم دینی و نشر معارف اسلامی در جوار مرقد حضرت علی علیه السلام اقامت داشت. وی رسایل زیادی از خود باقی گذاشت؛ از جمله رساله‌ای در حقیقت مذهب امامیه، *نصائح الملوک و شریعه الشریعیه*. مهاجران خانواده مجلسی در نجف، همگی شاگردان این عالم اخباری بودند. (حزین لاهیجی، ۱۳۷۵، ص ۲۱۱-۳۷۷ / حسینی یزدی، ۱۳۷۸، ص ۱۱۱)

سید صدرالدین قمی همدانی (۱۰۹۵-۱۱۶۰ق) هم از علمای بزرگ دوران فترت میان محمدباقر مجلسی و علامه بهبهانی بود. او مدتی را در مشهد گذراند و مشهور به «مشهدی» هم بود. فقه و اصول را از آقاجمال خوانساری و دیگر علما در اصفهان آموخت و تا حمله افغان‌ها در اصفهان بود و پس از آن به نجف مهاجرت کرد (خوانساری، ۱۳۶۰، ج ۴، ص ۱۲۳-۱۲۴)؛ زیرا این نواحی را برای آموختن و آموزش علوم دینی مناسب‌تر می‌دانست. از شاگردان بنام او، شیخ عبدالله شوشتری و ملامحمدباقر بهبهانی بودند. (حسینی یزدی، ۱۳۷۸، ص ۲۳۸ / بهشتی، ۱۳۹۰، ص ۱۶۱) آقامحمدتقی دروقی نیز از مشاهیر علمای عراق بود که در کنار شیخ محمد مهدی فتونی از استادان بنام نجف به شمار می‌آمد. (دوانی، ۱۳۶۲، ص ۳۰۲)

عالم مهاجر بسیار تأثیرگذار در پراکنش علما به نجف و مجدد فقه اصولی در سده دوازدهم ملامحمدباقر بهبهانی، مشهور به «وحید بهبهانی» (۱۱۱۷-۱۲۰۵ق) بود. وی ابتدا در اصفهان از پدر خود علوم دینی را فراگرفت، اما پس از حمله افغان‌ها راهی عتبات شد و علوم عقلی را از سید محمدطباطبائی بروجردی، و علوم نقلی را از صدرالدین قمی آموخت. (خوانساری، ۱۴۱۱ق، ج ۴، ص ۱۲۲-۱۲۵) او در محضر درس یوسف بحرانی هم نشست، اما در نهایت، با حمایت علمی و دینی از فقه اصولی رو در روی او قرار گرفت و مناظرات بسیاری با او داشت. (معلم حبیب‌آبادی، ۱۳۳۷، ص ۲۲۰-۲۳۰) رساله *اجتهاد و اخبار نشانه* این تلاش‌های اوست. بیشتر شاگردان بحرینی به بهبهانی گرویدند. بهبهانی در سال ۱۱۴۳ق و پیش از لشکرکشی نادر به نواحی عراق، به بهبهان بازگشت. شاید علاوه بر وجود معلمان برجسته و قدرتمند اخباری در نجف، نظیر شیخ فتونی و شیخ بحرانی، رواج اخباری‌گری در نواحی بهبهان و انگیزه مبارزه با آن‌ها از علل بازگشت او باشد؛ زیرا در مدت سکونت او، این رویکرد تضعیف شد. وی پس از آن دوباره راهی عتبات شد. (دوانی، ۱۳۶۲، ص ۱۳۰) همزمان و یا پس از سکونت بهبهانی در عتبات، عالمان بسیاری از ایران نه به سبب

ناآرامی‌های اجتماعی، بلکه برای کسب علوم دینی به آنجا مهاجرت کردند. به گفته غفاری کاشانی، پس از سکونت بهبهانی در کربلا، عالمان بسیاری از فرقه امامیه از بلاد ایران، هندوستان، ماوراءالنهر و روم به او مراجعه می‌کردند. (غفاری کاشانی، ۱۳۶۹، ص ۳۸۸) بی‌گمان، بیشتر مهاجرت‌های علما پس از مرگ نادر همگی در این زمینه بود؛ همچون مهاجرت سیدمحمد مهدی بحر العلوم (۱۲۱۲ق)، محمد مهدی نراقی (م ۱۲۰۹ق) میرزا محمد مهدی شهرستانی (م ۱۲۱۸ق)، و ابوالقاسم قمی (م ۱۲۳۳ق).

ملا محمد مهدی نراقی از توابع کاشان برخاسته بود و از فقهای بنام اصولی محسوب می‌شد. وی ابتدا در اصفهان نزد ملا اسماعیل خواجه‌بوی، ملا محمد مهدی هرنندی و میرزا نصیر درس خوانده بود. (خوانساری، ۱۳۶۰، ج ۲، ص ۲۰۲ و ج ۴، ص ۶۷۵) وی پس از مهاجرت به نجف، از محضر درس یوسف بحرینی استفاده کرد و پس از آن به بهبهانی گروید و از شاگردان برجسته او شد. وی به عنوان مجتهد کاشان، مدام بین کاشان و کربلا در سفر بود. (غفاری کاشانی، ۱۳۶۹، ص ۳۹۳) معتمد الشیعه در احکام شریعت، جامع السعادات، انیس المجتهدین و تجرید الاصول از اوست. (معلم حبیب‌آبادی، ۱۳۳۷، ص ۳۶۰-۳۶۴)

یکی دیگر از علمای مهاجر سید محمد مهدی بن مرتضی طباطبائی مشهور به «بحر العلوم» (۱۱۵۵-۱۲۱۲ق) بود که در سال ۱۱۶۹ق به نجف رفت و در خدمت شیخ محمد مهدی فتونی، شیخ محمد تقی دروقی و شیخ یوسف بحرینی درس خواند و پس از آن از شاگردان برجسته علامه بهبهانی شد. وی در سال ۱۱۸۶ق در پی شیوع طاعون در عراق به ایران آمد و در مشهد ساکن شد و در سفر به اصفهان هم از عالمان آن شهر بهره برد (همان، ۴۱۴) و در سال ۱۱۹۳ق دوباره به عراق بازگشت. شهرت او به قدری بود که حتی اهل سنت هم به او احترام می‌گذاشتند و دانش او به حدی بود که توانست با مناظره با قومی یهودی آنان را به اسلام شیعه دعوت کند. (دوانی، ۱۳۶۲، ص ۱۷۶) کتاب مدوئی از او باقی نمانده و رسایل پراکنده او توسط شاگردانش در کتاب مصابیح جمع‌آوری شده است. شیخ جعفر نجفی کاشف‌الغطاء و سید جواد عاملی از مهم‌ترین شاگردان او بودند. (همان) هنگامی که محمد باقر بهبهانی زوال ملکه اجتهاد را در خود دید بنای تقلید را بر سید بحر العلوم گذارد و او در نجف بر مسند تدریس استاد قرار گرفت. (صادقی اصفهانی، ۱۳۷۹ق، ص ۱۴۲) بحر العلوم در زمان وفاتش، مجتهد زمانه در نجف به شمار می‌آمد.

محمد مهدی شهرستانی (م ۱۲۱۶ق) نیز علوم اولیه دینی را در اصفهان آموخت و سپس برای استفاده از علمای نجف به آنجا مهاجرت کرد. وی پس از استفاده از محضر درس شیخ یوسف بحرینی، جزو شاگردان برجسته علامه بهبهانی شد. (دوانی، ۱۳۶۲، ص ۱۸۷)

قطب اصلی دانش دینی از نیمه دوم قرن دوازدهم و به ویژه از دهه شصت به بعد، نجف بود. یکی از نتایج پراکنش علما در نجف، رفت و آمد و آموزش میان شبکه‌ای علما در آنجا و ایران و تا حدی هند بود. بسیاری از علما برای دریافت اجازه از علمای بزرگ نجف، مدتی را به آموختن دروس دینی نزد آن‌ها می‌گذرانند و با برگشت به ایران، عالم برجسته شهرشان می‌شوند؛ همچون میرزا محمد مهدی خراسانی شهید (م ۱۲۱۸ق) که پس از آموختن نزد شیخ فتونی و علامه بهبهانی، به عنوان یک مجتهد در مشهد مقیم شد. وی بر اثر نزاع نادر میرزا با فتحعلی شاه در حرم مطهر امام رضا علیه السلام به شهادت رسید. (بهبهانی، ۱۳۷۰، ص ۱۷۳) محمد علی کرمانشاهی (م ۱۲۱۶ق) فرزند ارشد بهبهانی نیز پس از کسب اجازه و به سبب طاعون عراق به کرمانشاه مهاجرت کرد و در همان جا ساکن شد. وی مرجع تقلید آن دوره محسوب می‌شد و در دوره زندیه و اوایل قاجاریه شناخته شده بود. (همان، ص ۱۲-۱۳) میرزا محمد تقی قاضی (م ۱۲۳۰ق)، مجتهد تبریزی و شیخ الاسلام شهر (دوانی، ۱۳۶۲، ص ۲۲۸-۲۲۹) و محمد رضا تبریزی (م ۱۲۰۶ق) امام جماعت تبریز و سپس قاضی عسکر کریم خان از افرادی بودند که درجه اجتهاد خود را در نجف تکمیل کردند. (بهبهانی، ۱۳۷۰، ص ۱۹۴) میرزا احمد زنجانی (م ۱۲۱۰) نیز پس از آموزش در نجف، مرجع تقلید زنجان شد (معلم حبیب آبادی، ۱۳۳۷، ص ۳۹۲) سید حسن خوانساری (م ۱۲۱۰ق) هم پس از کسب دانش، به روستای خود خوانسار بازگشت. (همان، ص ۳۷۳ و ۳۷۴) ذکر نام علمایی که در نجف اجازه خود را دریافت کردند و ماندگار شدند و یا به ایران بازگشتند به درازا می‌کشد. (رک. به معلم حبیب آبادی، ص ۱۳۳۷ / حزین لاهیجی، ۱۳۷۵، ص ۱۳۳۲) همین بس که در نیمه دوم سده دوازدهم، نجف نه به لحاظ سیاسی، بلکه به لحاظ دینی در ارتباط با ایران قرار گرفت.

در زمان نادر، شیخ محمد مهدی فتونی و شیخ یوسف بحرینی عالمان برجسته نجف و از اخباری‌های بزرگ بودند. (بهبهانی، ۱۳۷۰، ص ۲۴۳) نادر پس از بازگشت از هند، دوباره به عراق

لشکر کشید (۱۱۵۶) و سپاهی را هم برای فتح شهرهای مقدس شیعه اعزام کرد. وی در این سال، جمعی از علمای ایران، افغانستان، ماوراءالنهر و عالمان نجف را دعوت کرد تا با تشکیل انجمنی (۱۱۵۶ق) در نجف، راه‌حلی برای آشتی شیعه و سنی پیدا کنند. در منابع، اسامی بعضی از ائمهٔ جمعه، قاضیان یا شیخ‌الاسلام‌های ایران آمده، اما ذکری از علمای ساکن نجف در این مجلس نیست. تنها بند مهم شروط این نشست همان رفاه حال زائران ایرانی اماکن متبرگ شیعه بود. (لکهارت، ۱۳۳۱، ص ۲۹۴)

بی‌تردید، سکونت علمای اخباری در سدهٔ دوازدهم و قبل از مطرح شدن علامه بهبهانی در نجف، در رشد اخباری‌گری نقش بسزایی داشت. پس از سقوط صفویه، جایگاهی برای عالم اخباری و اصولی در سلسله مراتب سیاسی وجود نداشت. زمانی که بهبهانی توانست در شهر بهبهان با حامیان اخباری مبارزه کند دیگر کاملاً شناخته شده بود. پس از مرگ اخباری‌های مشهور نجف (دهه ۱۱۸۰)، مبارزهٔ بهبهانی جدی‌تر شد. رقیب مهم او شیخ یوسف بحرانی بود که طی مناظرات بسیار، تا حدی رویکردش تعدیل یافت. شاید بر اثر همین تلاش‌های بهبهانی بود که شاگردان عمدهٔ بحرینی نظیر محمد مهدی نراقی، محمد مهدی بحر العلوم، محمد مهدی خراسانی و محمد مهدی شهرستانی به او گرویدند. به هر حال، با مرگ بحرینی (ق ۱۱۸۶) و همزمان با سال‌های حاکمیت زندیان در ایران، مکتب «اصولی» در عراق تثبیت شد و این تجدید حیات مساوی با اعمال نفوذ در سیاست ایران در سدهٔ سیزدهم بود. سابق بر این، موجی از مهاجران بازگشته از نواحی بصره و عراق (دهه ۱۱۸۰)، که حتماً علمایی هم در میان آن‌ها حضور داشتند، با استقبال دولت کریم‌خان روبه‌رو شد. (تاریخ ایران کمبریج، ۱۳۸۷، ج ۷، دفتر اول، ۱۳۱) دولت شیعهٔ کریم‌خان احترام بیشتری برای علما قایل بود. در دوران زندیه، بر اثر آزار زائران ایرانی اماکن مقدس از سوی حاکم عراق و نیز فاجعهٔ طاعون (۱۱۸۶ق) و تلفات ناشی از آن، تعدادی از علما همچون محمد علی کرمانشاهی یا سید محمد علی مهدی بحر العلوم به ایرن مهاجرت کردند (معلم حبیب‌آبادی، ۱۳۳۷، ص ۳۱۶) که موجب نشر عقاید اصولی در شهرهای ایران هم شدند. اما آنچه ما را به بحث اولیهٔ مربوط می‌کند این است که باز هم این خاندان مجلسی بودند که رهبران مکتب «اصولی» در عراق بودند.

مهاجرت به هند

روابط ایران و هند در سده دهم و یازدهم کاملاً خوب بود. دربار مغولان مسلمان هند پذیرای ادیبان و هنرمندان زیادی از ایران بود. در زمان جهانگیر (۱۰۱۴-۱۰۳۷) و شاه جهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸) استقبال زیادی از خانواده‌های شیعه ایرانی شد. (عزیز احمد، ۱۳۶۷، ص ۲۹) علاوه بر این، روابط تجاری و بازرگانی میان هند و ایران از مسیر دریا و خشکی سابقه چندصدساله داشت. هرچند در هند دانشمند و عالم دینی شیعه چندان برجسته‌ای نبود که مسبب سفر عالمان ایران به آن نواحی گردد، اما کسب ثروت و یافتن پاداش و صله و جست‌وجوی محیطی امن برای زندگی - در قبال ناآرامی‌های سیاسی و فقدان امنیت اجتماعی ایران - می‌توانست موجب سفر بسیاری از ایرانیان به آن مناطق گردد.

همزمان با پادشاهی اورنگ زیب (ق ۱۰۶۸-۱۱۱۸)، حکومتی شیعه به نام پادشاهی «اوده» در شمال هند به قدرت رسید که مرکز آن ابتدا فیض‌آباد و سپس لکهنو بود. بنیان‌گذار این حکومت میرمحمدامین موسوی نیشابوری (از ۱۱۴۵ تا ۱۱۵۲ ق) بود که به سبب همکاری با محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱-۱۱۱۶ ق) در دفع دشمنانش، حکمرانی منطقه «اوده» را دریافت کرد. (ضابط، ۱۳۸۴، ص ۹۷) وی پس از آغاز حکمرانی، به «سعادت علی‌خان» شهرت یافت. حکومت این حاکمان شیعه نیشابوری برای ۱۳۰ سال ادامه داشت. وی در سال (۱۱۵۲ ق) به هنگام حمله نادر به هند، سعی کرد میان نادرشاه و محمدشاه آشتی برقرار کند و پس از موفقیت در این کار، از طرف نادر نماینده تام‌الاختیار دو پادشاهی ایران و هند شد. شهرت او در حمایت از تشیع موجب شد مهاجران ایرانی از شهرهای بنگال، گجرات و دهلی به فیض‌آباد مرکز حکومت او مهاجرت کنند. به ویژه آنکه مناصب مهم دیوانی هم از این دولت دریافت می‌کردند. (عزیز احمد، ۱۳۶۷، ص ۹۸) در پرتو حمایت سعادت علی‌خان بسیاری از علمای شیعه به آنجا رفتند. حتی عده‌ای از سربازان شیعه نادر در اوده ماندگار شدند. پس از مرگ سعادت علی‌خان، محمد مقیم مشهور به «منصور علی‌خان» با لقب «صفدر جنگ» جانشین او شد و نخستین نوآب وزیر یعنی نوآب اوده و وزیر اعظم امپراتوری گورکانیان در دهلی بود. پس از او شجاع‌الدوله (۱۱۶۷-۱۱۸۸ ق) دومین نوآب وزیر شد. در زمان او نیز فیض‌آباد مملو از شیعیان بود. پسر وی آصف‌الدوله (۱۱۸۸-۱۲۱۲ ق) نیز سومین نوآب وزیر اوده بود که مرکز حکومتش را به لکهنو منتقل کرد. (همان، ص ۹۹) از این‌رو، وجود حکومت شیعه اوده در شمال هند به معنای وجود محیطی مناسب برای مهاجران و از آن جمله علمای شیعه بود.

در دوره صفویه و از زمرهٔ علما، تعدادی از خاندان مجلسی در ارتباط با بازرگانان و تجار هندی قرار گرفتند و بعضی از دختران این خاندان هم با بازرگان بزرگ ازدواج کردند. (رک. بهبهانی، ۱۳۷۰، ص ۱۲۷) از میان فرزندان ملامحمدتقی مجلسی (م ۱۰۷۰ق)، ملاعبدالله به هند مهاجرت کرد و فرزندان او در هند ماندگار شدند. نمونهٔ دیگر آقامحمدسعید مازندرانی (م ۱۱۱۶ق) بود. به گفتهٔ خودش:

رو به سوی هند شب‌ها در وطن خوابیده است هر که عیش و عشرت هندوستان را دیده است (گلچین معانی، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۲۴)

وی با وجود مقام شامخ دینی، بیشتر به عنوان یک شاعر با تخلص «اشرف» در دربار اورنگ زیب شناخته شد. وی چندین بار بین ایران، هند و حجاز سفر کرد (آزاد بلگرامی، برگ ۱۲۳ - a) و در نهایت، معلم دختر پادشاه شد و در اواخر عمر هم در خدمت شاهزاده عظیم‌الشان بن شاه عالم بن عالمگیر بود. (حزین لاهیجی، ۱۳۷۵، ص ۳۰۹) برادر او آقا حسن علی نیز راهی هند شد. فرزندان خاندان حسنعلی و اشرف در هند ماندگار شدند و ضمن وارد شدن در مشاغل دیوانی دربار، به بازرگانی هم پرداختند. یکی از پسران محمدسعید اشرف، علامه محمدامین بود که شرح مبسوطی بر *تهذیب ملاسعدالدین تفتازانی* نوشت. (همان) براساس گزارشی، اولاد آن‌ها در زمان نادرشاه و ابراهیم شاه منقرض شدند. (بهبهانی، ۱۳۷۵، ص ۹۸) دیگری محمدعلی داماد (دانا) بود که سکونت در مرشدآباد و بنگال را بر دهلی ترجیح داد؛ زیرا دربار مغولان دچار انحطاط شده بود و ادیبان و عالمان به دنبال جای دیگر می‌گشتند. عالمان ایران می‌توانستند در نواحی شیعهٔ بنگال سکونت کنند. (آزاد بلگرامی، برگ ۲۶۴ - a)

دولت شیعهٔ بنگال می‌توانست محیط مناسبی برای دانشمندان و ادیبانی باشد که علاقه به نشر استعدادشان داشتند. با رشد پایتخت حکومت نواب پس از سال ۱۱۱۷ق در مرشدآباد، یک مرکز تجاری عمده و تولیدکنندهٔ پارچه‌های ابریشمی هم رشد کرد و فرصتی را در اختیار مهاجران ایران گذاشت. (Cole, 1985, p.9) شیعیان ایرانی می‌توانستند در این نواحی سکونت کنند. خود این خاندان حکومتگر شیعه مشتاقانه از عالمان و ادیبان استقبال می‌کردند. ملامحمدصالح، مشهور به «آقا بزرگ» و پسر عبدالباقی مازندرانی، که همنام جد خود بود، علاوه بر مقام دینی، به عنوان تاجر بارها به هند سفر کرده و برای حکام مرشدآباد شناخته شده بود. (دوانی، ۱۳۷۲، ج ۸، ص ۶۱۰)

بعدها برادر نائب‌السلطنه مرشدآباد، یعنی حاجی احمد، برای زیارت نجف و مدینه از مسیر ایران به اصفهان آمد و توانست با ملامحمدصالح دیدن کند و طی نامه‌ای از او خواست تا به هند بیاید و ملامحمدصالح پسر خود علاءالدین محمد و فرزند او (حاجی محمد اسماعیل) را به دربار آنها فرستاد. دولت بنگال با ورود این خاندان شیعه به مناصب دیوانی موافقت کرد؛ زیرا خود این خاندان شیعه بودند و ریشه ایرانی داشتند. (بهبهانی، ۱۳۷۵، ص ۹۹) دختر آقابزرگ زن میرزا امین تاجر هندی شد و با سکونت در هند، فرزندان او را در آنجا پروراند. میرزا محمدهادی، برادرزاده محمدباقر بهبهانی و نوه محمدباقر مجلسی، یکی دیگر از افراد خاندان مجلسی بود که پس از کسب علوم دینی در کربلا و نجف، به سبب ضیق در امور معاش، در عصر آصف الدوله بن شجاع الدوله بن صفدر جنگ به هندوستان رفت و در اواخر عمر، به شیراز بازگشت. (بهبهانی، ۱۳۷۵، ص ۱۳۵)

یکی دیگر از شاخه‌های خاندان مجلسی مرشدآباد (خاندان مازندرانی) به لکهنو رفتند. اینان احتمالاً همان نوه‌های آقابزرگ مازندرانی هستند. در آنجا به شهرت رسیدند و یک ازدواج هم میان آنها و خانواده آصف الدوله صدراعظم (۱۲۰۳ق) صورت گرفت. (بهبهانی، ۱۳۷۵، ص ۱۰۰) راجا جهاوی در اثر همین روابط، تغییر آیین داد و به اسلام شیعه گروید. (آزاد بلگرامی، برگ ۲۴۱a) یک دسته از مهاجران هم از خانواده صدرالدین سید علی خان حسینی (م ۱۱۱۸ق) بودند. (فسایی، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۱۱۴۷) او با سکونت در حیدرآباد دکن، به مقامات دیوانی نزدیک شد و مشاغلی همچون تصدی شهرهای اورنگ آباد و ماهور را بر عهده گرفت. (حزین لاهیجی، ۱۳۷۵، ص ۱۳ / رحمان علی، ۱۲۲۴ق، ص ۲۴۵) همچنین کتاب *انوار الربیع* را به نام پادشاه حیدرآباد نوشت. (فسایی، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۱۱۴۷) در نسخه خطی *سبحه المرجان*، از سیدعلی بن سید احمد بن سید معصوم الدشتکی شیرازی (م ۱۱۷۰ق) نام برده شده است که با هجرت به دربار اورنگ زیب، لقب «جمال» گرفت و در مشاغل دیوانی و امور مشورتی شاه وارد شد که با تفاوت سال وفات، همان اطلاعات فسایی را می‌دهد و ممکن است سال وفات اشتباه باشد. (آزاد بلگرامی، برگ ۱۰۷a) از دیگر عالمان ایرانی، شیخ غلامحسین طباطبائی (م ۱۶۵ق) بود. وی کتابی با عنوان *سیره المتأخرین* به سال ۱۱۵۱ق به زبان فارسی در تاریخ پادشاهی هند نوشت. (آقابزرگ طهرانی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۲، ص ۲۷۸ / معلم حبیب‌آبادی، ۱۳۴۷، ص ۱۱۳)

علمای شوشتری نیز در هند شناخته شده بودند. اولین بار از نورالله شوشتری (م ۱۰۱۹ق) یاد شده است. (عزیز احمد، ۱۳۶۷، ص ۲۹) فرزند او سید نعمت‌الله شوشتری (م ۱۱۵۱ق) از علمای برجسته بود که در دربار محمدشاه عزت یافت. (شوشتری، ۱۳۶۳، ص ۱۱۷) سید ابوالحسن شوشتری نیز (م ۱۱۹۳ق) از علمای مهاجر به هند بود که پس از بازگشت در دوره کریم‌خان، منصب شیخ‌الاسلامی شوشتر را بر عهده گرفت. سید رضی بن نورالله شوشتری (م ۱۱۹۴ق) به خدمت ابوالمنصور خان، که از بزرگان قزلباش خراسانی و وزیر اعظم شاه جهان‌آباد بود، رفت و نظام‌الدین آصف‌جاه، فرمانروای دکن، او را نزد خود نگه داشت. (شوشتری، ۱۳۶۳، ص ۱۱۹-۱۲۰) سید محمدشفیع شوشتری (م ۱۲۰۶ق) از نوادگان سید نعمت‌الله جزایری شوشتری نیز در هند به سر می‌برد و به شیراز عصر زند هم سفر کرد. (بهبهانی، ۱۳۷۰، ص ۱۵ و ۳) همچنین از شیخ سلیمان بحرانی، میرزا احمد سبزواری و مولانا ابوالقاسم خراسانی به عنوان عالمان مهاجر به هند در سده دوازدهم یاد شده است. (همان، ۳۷۳ و ۴۴۱) *سیرالمتأخرین* از ملا محمد شیرازی عالم مهاجر به بنگاله و محمدامین درویش مهاجر به عظیم‌آباد هند یاد می‌کند. (طباطبائی، ۱۳۱۴ق، ص ۶۱۱-۶۱۲) در سال ۱۱۵۵ق سید علیم‌الله طباطبائی به هند مهاجرت کرد. همچنین از شیخ تاج‌الدین ابراهیم به عنوان عالمی ایرانی نام می‌برد که در دربار محمدشاه عزت داشت. شیخ محمدحسین از نسل شیخ شهید ثانی بود که در هنگام حمله افغان‌ها، ابتدا به کربلا و نجف و سپس به عظیم‌آباد هند رفت و تا سال ۱۱۹۳ق عمر کرد. (طباطبائی، ۱۳۱۴ق، ص ۶۱۶) بهبهانی نیز از سید مرتضی عالم قزوینی و سیدعلی و سیدحسن از نوادگان ابوالمعالی و مجلسی دوم نام می‌برد که به مرشدآباد هند مهاجرت کردند. (بهبهانی، ۱۳۷۵، ص ۳۷۱-۳۷۳)

علاوه بر پراکنش علما به هند - که نسبت به نجف بسیار کم اتفاق افتاد - سفر علمای سنی و شیعه هند به عتبات و ایران در گسترش میان ارتباطی علما نقش بسزایی داشت که مهم‌ترین آن نشر فقه اصولی در شمال هند بود. با توجه به منابع، بیشتر علمای هندی در تصوف هم وارد می‌شدند. مهم‌ترین فرقه‌های صوفی، که عالمان به آن ارادت داشتند، «نقشبندیه» و «قادریه» بود (علیخانی، ۱۳۹۰، ج ۷، ص ۱۵۲-۱۵۳) همین موجب می‌شد که عالمان شیعه ایران به آن‌ها توجه نکنند. مولانا سیدمحمد سلمه‌الله (م ۱۱۶۵ق) تلاش زیادی کرد که خود را به ایران برساند، اما همزمان با حمله نادر به هند، ناآرامی سیاسی رخ داد و او ناچار به بلگرام رفت؛ زیرا نادر روی خوشی به هیچ

عالمی نشان نمی‌داد. (آزاد بلگرامی، برگ ۱۱۰-ا) اما پس از هجوم نادر، بسیاری از علمای هندی توانستند از راه دریا و یا خشکی از راه ایران به نجف و مدینه سفر کنند. عالمی همچون سید محمدعلی بن عبدالله، که پدرش در دوره صفویه به هند مهاجرت کرده بود، در سال ۱۱۳۱ق به ایران آمد، ولی گرفتار هرج و مرج سیاسی شد و به ناچار، بیست سال در ایران ماند و با اسماعیل خاتون آبادی، میر محمدتقی الماسی و ملامحمدصادق اردستانی مصاحبت داشت و ضمن سفر به کربلا و نجف، به مرشدآباد هند بازگشت. وی تا سال ۱۱۹۴ق زنده بود و شاگردان زیادی داشت. (طباطبائی، ۱۳۱۴ق، ص ۶۱۷) آخوند عبدالله کشمیری (م ۱۱۷۱ق) نیز در سفر به مدینه و حجاز، در جریان مبارزات اخباری‌گری و اصولی‌گری قرار گرفت. (رحمان‌علی، ۱۲۲۴ق، ص ۱۰۱-۱۰۲) این اندیشه‌ها با بازگشت او، می‌توانست در هند ترویج گردد. دیگری حاجی عبدالولی طرخانی کشمیری (م ۱۱۷۱ق)، دانشمند کامل و محدث، اجازه خود را از عالم سنی، شیخ ابوالحسن مدنی (م ۱۱۸۱ق) عالم عالی‌قدر ایرانی دریافت کرد. (رحمان‌علی، ۱۲۲۴ق، ص ۱۳۷) مولانا شیخ محمدحیات هندی نیز از شاگردان برجسته او در ایران بود. (آزاد بلگرامی، برگ ۱۲۰-ا)

یکی دیگر از علمای هندی، که در ارتباط ایران و عراق قرار گرفت، حاجی هاشم سندهی بود (م ۱۱۷۴ق) که توانست با دانش خود، عده زیادی از زرتشتیان هند را مسلمانان کند. وی «... با سلاطین وقت مثل نادرشاه و احمدشاه راه رسل و رسائل مفتوحه داشت.» (رحمان‌علی، ۱۲۲۴ق، ص ۲۵۳-۲۵۴) از بزرگترین علما و صوفیان برجسته هند، شاه ولی‌الله دهلوی (م ۱۱۷۹ق) بود. او در عصر وحدت شیعه و سنی برخاسته از اندیشه نادر، به فکر اصلاح اختلاف شیعه و سنی افتاده و برای کل دستگاه مسلمانی، اصلاحاتی را لازم می‌دانست. (رک. علیخانی، ۱۳۹۰) وی همزمان با حضور محمدبن عبدالوهاب، در مدینه به سر می‌برد و با اندیشه‌های وهابی هم‌آشنایی پیدا کرد. (رحمان‌علی، ۱۲۲۴ق، ص ۲۵۰)

از سوی دیگر، علمای نجف هم برای عالمان هندی که به عتبات و مدینه سفر می‌کردند، شناخته شده بودند. سید علی طباطبائی (۱۱۶۱-۱۲۱۳ق) به قدری شناخته شده بود که حسین خان کشمیری وزیر هندوستان و نواب سعادت علی خان بهادر، نذورات خود از طلا را از طریق علمای هندی به سوی او فرستادند تا میان فقرا و مقربان قبور ائمه اطهار علیهم‌السلام تقسیم کند. (بهبهانی، ۱۳۷۰، ص ۱۷۱ و ۱۳۰)

فقه اصولی هم از همین طریق می‌توانست به هند راه یابد. مهم‌ترین عالم اصولی هندی سید دلدار علی نصیرآبادی هندی (م ۱۲۳۵ق) بود. وی اولین نفری بود که در بلاد هندوستان به اجتهاد رسید. وی علوم عقلی و نقلی را در هندوستان از علمای هندی نظیر سیدغلام حسین دکنی و مولوی حیدرعلی فراگرفت و پس از آن به نجف سفر کرد و فقه اصولی را از بهبهانی فراگرفت. در بازگشت به هند در مشهد، مدتی را نزد محمد مهدی خراسانی شهید ماند. (آزاد بلگرامی، برگ ۲۰۴-ا) وی پس از بازگشت به هند، شاگردان زیادی در علم اصول تربیت کرد؛ همچون سیداعظم‌علی هندی و سید افضل علی‌خان. کتاب‌هایی نظیر *اساس الاصول، مواظظ الحسنه و رساله جمعه* از اوست. (رحمان‌علی، ۱۲۲۴ق، ص ۶۰)

نتیجه

پراکنش علما در سده دوازدهم، در پی عدم قرابت و ناهماهنگی نهاد دین و دولت اتفاق افتاد. علاوه بر این، ضعف ساختار سیاسی تعارض‌هایی پی‌درپی در جامعه رقم زد که نتیجه آن جنگ و خون‌ریزی، فقدان امنیت اجتماعی و رکود اقتصادی و فرهنگی بود که در نتیجه آن، عده زیادی از ایران به سرزمین‌های عراق و هند مهاجرت کردند. در این میان، عده‌ای از علما همچون سایر مردم، با تحمل مصایب، ماندن در محل زندگی خود را ترجیح دادند. در دوره زندگی، برای این علما، احترام بیشتر قابل شدند. با این حال، در سیاست جایگاهی پیدا نکردند. علما مهاجرت به نجف و هند را به عنوان راه حل در نظر گرفتند، با این تفاوت که در هند، دولت اوده شیعه مذهب می‌توانست محیط مناسبی برای سکونت مهاجران شیعه باشد، به ویژه آنکه تجارت و بازرگانی هم در هند برای آن‌ها عملی بود. شیعیان مهاجر ایرانی در بنگال مشاغلی هم در دربار به دست آوردند. ولی در نجف، نه زمین بود و نه ثروت، بلکه محیطی بود در حاکمیت سیاسی دولت عثمانی؛ اما دور از نظارت مستقیم مأموران آن‌ها، و به همین سبب، علما می‌توانستند در کنار قبور مقدس ائمه شیعه علیهم‌السلام، از مصونیت برخوردار و به کسب علوم دینی و تدریس آن مشغول باشند. بنابراین، علمای طراز اول و استادان برجسته در نجف ساکن شدند. همین سکونت به استقلال علما از سیاست ایران منجر شد و نجف به عنوان پایگاهی برای علمای طراز اول مطرح گشت. با وجود سکونت اولیه علمای اخباری در نجف، این فقه اصولی بود که با مهاجرت محمدباقر بهبهانی به آنجا به پیروزی رسید و از آن پس، علمای اصولی و مراجع تقلید در آنجا سکونت گزیدند.

فهرست منابع

۱. آزاد بلگرامی، غلامعلی، *سبحة المرجان فی آثار هندوستان*، نسخه خطی، ش ۱۸۶۷۸، مشهد، آستان قدس رضوی.
۲. الگار، حامد، *نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت*، ابولقاسم سری، تهران، توس، ۱۳۵۹.
۳. آقابزرگ تهرانی، محمدحسن، *الذریعه الی تصانیف الشیعه*، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۰۳.
۴. آوری، پیترو، *تاریخ ایران*، مرتضی ثاقب فر، تهران، جامی، ۱۳۸۷.
۵. بروان، ادوارد، *تاریخ ادبیات ایران*، ترجمه بهرام مقدادی، تهران، مروارید، ۱۳۶۹.
۶. بهبهانی، احمد بن محمدعلی، *مرآت الاحوال جهان نما*، به اهتمام علی دوانی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۰.
۷. بهشتی، ابراهیم، *اخبارگری*، قم، دارالحدیث، ۱۳۹۰.
۸. حزین لاهیجی، محمدعلی، *تاریخ حزین*، اصفهان، کتابفروشی تائید، ۱۳۳۲.
۹. -----، *تذکره معاصرین*، تصحیح معصومه سالک، تهران، سایه، ۱۳۷۵.
۱۰. حسینی فسایی، میرزا حسن، *فارسنامه ناصری*، تصحیح منصور رستگار فسایی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷.
۱۱. حسینی یزدی، سید محمدعلی و دیگران، *دانشمندان خوانسار*، قم، دفتر کنگره محقق خوانساری، ۱۳۷۸.
۱۲. خاتون آبادی، سید عبدالحسین، *وقایع السنین و الاعوام*، تصحیح محمدباقر بهبودی، تهران، اسلامیه، ۱۳۵۲.
۱۳. خوانساری، سید محمدباقر، *روضات الجنات فی احوال العلما و السادات*، تهران، اسلامیه، ۱۴۱۱.
۱۴. دوانی، علی، *شرح زندگانی علما و حید بهبهانی*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲.
۱۵. -----، *مفاخر اسلام*، تهران، مرکز فرهنگی قبله، ۱۳۷۲.
۱۶. رجائی، مهدی، *احوال و آثار علما محمداسماعیل مازندرانی اصفهانی*، مشهور به *ملا اسماعیل خواجهویی*، اصفهان، نقش مانا، ۱۳۷۸.
۱۷. رحمان علی، محمد عبدالشکور بن علی، *تذکره علمای هند*، لکهنو، نولکشور، ۱۲۲۴.
۱۸. شعبانی، رضا، *تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۹.
۱۹. شوشتری، میر عبدالطیف، *تحفة العالم و ذیل تحفه*، به اهتمام صمد موحد، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۶۳.
۲۰. صادقی اصفهان، آقاسید عبدالله، *لؤلؤ الصدق فی تاریخ نجف*، اصفهان، چ سربی، ۱۳۷۹.
۲۱. ضابط، حیدررضا، «نقش علمای مهاجر ایران در ترویج تشیع در لکهنوی هند»، *مجله مشکوه*، ش ۸۷، ۱۳۸۴.
۲۲. طباطبائی، غلامحسین بن هدایت الله، *سیرالمتأخرین*، لکهنو، نولکشور، ۱۳۱۴.
۲۳. علیخانی، علی اکبر و دیگران، *اندیشه سیاسی متفکران مسلمان*، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۹۰.

۲۴. غفاری کاشانی، ابولحسن، گلشن مراد، به اهتمام غلامرضا طباطبائی مجد، تهران، زرین، ۱۳۶۹.
۲۵. گلچین معنی، احمد، کاروان هند، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹.
۲۶. کرباسی زاده اصفهانی، علی، حکیم متاله بیدآبادی احیاگر حکمت شیعه در قرن دوازدهم هجری، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۱.
۲۷. لکهارت، لارنس، نادرشاه، تصحیح مشفق همدانی، تهران، چاپخانه شرق، ۱۳۳۱.
۲۸. -----، انقراض سلسله صفویه و ایام استیلاي افغانه در ایران، مصطفی قلی نژاد، تهران، مروارید، ۱۳۶۸.
۲۹. معلم حبیب‌آبادی، میرزا محمدعلی، مکارم الآثار در احوال رجال و علمای دوره قاجار، اصفهان، نفائس مخطوطات، ۱۳۳۷.

30. Cole. Juan " Shi'is Clerics in Iraq and Iran 1722- 1780: The Akbari – Usuli Conflict Reconsidered ", *Iranian studies*, vol. xiii, no.1.